

مقدمه

مشارکتها و فعالیتهای داوطلبانه افراد در رتق و فتق امور مختلف، به ویژه در امور حمایتی و فقرزدایی، امر تازه‌ای نبوده و همواره بخش مهمی از فعالیتهای بشر در حیات اجتماعی بر این اساس سامان یافته است. در واقع، فعالیتهای مشارکتی به لحاظ ماهیت از دیرباز در قالب کنشهای پیونددهنده‌ای چون «همبستگی»، «ائتلاف»، «اتحاد»، «همیاری و همکاری» نمود داشته و بنیان پیدایش شکل‌های مختلف حیات اجتماعی را تشکیل داده است. اهمیت مقوله مشارکت شاید از این منظر، و به خصوص به دلیل کارکردهایی که در زمینه‌هایی چون پایداری و بقای نظم و انسجام اجتماعی و به تبع آن تنظیم اجتماعی داشته، مورد توجه علما و نظریه‌پردازان علوم اجتماعی قرار گرفته است؛ چرا که کنشهای پیونددهنده به خصوص از نوع حمایتی و دگرخواهانه که غالباً با مناسبات گرم و دوستانه و آب و رنگ عاطفی همراه است، اساس نظم اجتماعی (سنتی و یا مدرن) را تشکیل می‌دهد. از این رو میزان بالای روابط مذکور موجب افزایش تعهدات اجتماعی و عمومی اعضای نظام اجتماعی و در نتیجه بالا رفتن خیر و صلاح عمومی می‌شود؛ در عین حال، مانعی عینی را در برابر اختلالات اجتماعی، تضادهای ارزشی و توزیعی فراهم می‌کند؛ و اثراتی کاهنده بر پدیده‌هایی چون نابرابری اجتماعی، محرومیت اجتماعی، انفعال اجتماعی و مانند اینها بر جای می‌گذارد.^۱

مشارکت از دهه‌های اخیر توأم با تغییر و تحولات سیاسی و تغییر نگرشی و همچنین ورود مباحث جدیدی چون توسعه انسانی در ادبیات توسعه، به موضوعی

۱. ر.ک.: مونیچ ۱۹۸۸؛ بوسول ۱۹۹۴؛ چلیبی ۱۳۷۵.

کلیدی تبدیل شده است. به خصوص شکست برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی، که غالباً دارای ماهیتی تکنو- بوروکراتیک و از بالا به پایین بوده و به وسیله سازمانهای متمرکز به مرحله اجرا درآمده‌اند، همراه با فرایند رو به توسعه دمکراتیزه شدن در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، به طور جدی راهبردهای سنتی را در قلمرو توسعه و سیاست اجتماعی به چالش طلبیده و آلترناتیوهای مردم‌محور را مطرح کرده است.

نتیجه این تحولات به طرح مطالباتی چون آزادیهای سیاسی بیشتر و سیاستهای توسعه عادلانه‌تر به منظور ادخال^۱ و جذب توده‌هایی که در اثر اجرای سیاستها و برنامه‌های توسعه‌ای پیشین به حاشیه رانده شده‌اند، منجر شده است. دلیل این امر، واضح است؛ برای اینکه نظامهای تمرکزگرا و مستبدگونه، سیاستهای توسعه را با فشار و اجبار تحمیل می‌کردند و منافع آنها هم فقط نصیب بخشی از وابستگان صاحبان قدرت می‌شد که نتیجه‌اش طرد بخش چشمگیری از جامعه بود. از این رو، نیاز به شکلهای نوینی از مشارکت غیرنخبه‌ها در گذر به راهبردهای توسعه عادلانه‌تر مطرح می‌شد که در نوشته‌های نظریه‌پردازانی از جمله ایوان د. ایلچ، رابرت چمبرز و پالو فریر نیز منعکس شده است. این علما مقولاتی چون چالش با حرفه‌ها و تخصصها را برای غلبه بر کاستیها و مسئولیت‌پذیری توده‌ها در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی مطرح کردند تا بدان وسیله آنها را از حالت انفعالی و شیء بودن^۲ خارج ساخته و به موجوداتی مسئولیت‌پذیر در خصوص سرنوشت خویش مبدل سازند تا بتوانند در فرایند توسعه اصیل فعالانه شرکت کنند.

با این حال، توسعه و تعمیق مشارکتهای مردمی نیازمند نهادسازی و ایجاد شرایط ساختاری مناسب است. ایجاد تشکلهای مردم‌نهاد یکی از این ضرورتهاست. هرچند مشارکت لزوماً در قالب سازمانها و تشکلهای صورت نمی‌گیرد، با این حال آنها

1. inclusion
2. being object

نقش قابل توجهی در نهادینه شدن مشارکت ایفا می‌کنند. امروزه این تشکلهای که به سازمانهای غیردولتی موسوم‌اند نقش فزاینده‌ای را در فراهم کردن طیف وسیعی از خدمات اجتماعی برعهده دارند که بخش دولتی و خصوصی به دلایلی ناتوان یا بی‌میل از ارائه آنهاست. فعالیتهای این سازمانها در چهارچوب آنچه به «بخش سوم» معروف است شکل می‌گیرد و غالباً به عنوان مکمل بخش دولتی و به صورت کارآمد، جایگاه خاصی در تأمین اهداف توسعه پیدا کرده است. سازمانهای بخش سوم به علت داشتن خصوصیتی مانند: داوطلبانه بودن، مردمی بودن، استقلال منابع از دولت و ساختار انعطاف‌پذیر سازمانی، از نفوذ اجتماعی بالایی برخوردارند، در عین حال در روند توسعه جامعه مدنی به واسطه ایجاد زمینه‌های مشارکت مردمی سهم بسزایی دارند. به علاوه اهمیت قابل توجه این سازمانها و علت گسترش آنها به نقشی که در تمهید خدمات اجتماعی برای محرومان و فقرا به خصوص در مناطق دوردست دارند، مربوط می‌شود. از این رو، بخش عمده‌ای از فعالیتهای بخش سوم در قالب فعالیتهای حمایتی انجام می‌گیرد.

اهمیت روبه‌رشد بخش سوم، این باور را مطرح کرده که فعالیتهای سازمانهای غیردولتی خصلت جهانی خواهند یافت، به خصوص از این جهت که فرایند جهانی شدن، خواه ناخواه بسیاری از مناسبات اقتصادی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار خواهد داد و مسائل و مشکلات جدیدی را در زمینه فقر و نابرابری مطرح خواهد کرد. در شرایط نوین، نقش سازمانهای بخش سوم به واسطه سهمشان در توزیع مجدد فرصتها و برآوردن نیازهای مردم - به خصوص مردم محرومی که در تحولات جدید به آنان توجهی نشده است - فزونی خواهد یافت.

در جامعه ما نهادهای مشارکتی در عرصه‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارای پیشینه‌ای طولانی بوده است. حتی در دوره‌های مختلف برخی گامها برای ایجاد نهادهای مشارکتی از سوی دولتها برداشته شده است که از جمله آنها می‌توان به طرح تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در دوران مشروطه، تأسیس انجمن ده، خانه‌های انصاف در اواخر رژیم پهلوی و تشکیل شوراهای روستایی و شهری و مانند آن در بعد از انقلاب اسلامی اشاره کرد. تأکید بر مشارکتهای مردمی و توسعه

نهادهای مشارکتی بعد از پایان جنگ تحمیلی، به ویژه در قوانین برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی نمود پیدا کرد. برای مثال، در ماده ۱ و ۱۳۷ قانون برنامه سوم بر واگذاری فعالیتهای دستگاههای دولتی به دستگاهها و نهادهای محلی و مؤسسات غیردولتی تأکید شده است. در مواد مختلف قانون برنامه چهارم به طور گسترده بر مشارکت اجتماعی و ارتقای مشارکت نهادهای غیردولتی به منظور فقرزدایی توجه و تأکید شده است.

بخش عمده‌ای از نهادهای مشارکتی ریشه‌دار در جامعه ما در زمینه‌های عام‌المنفعه و خیریه فعالیت می‌کنند و مقبولیت فرهنگی - اجتماعی دارند. با این حال، امروزه بیشتر این نوع فعالیتهای به وسیله سازمانهای دولتی و غیردولتی انجام می‌شود. بدین معنی که در بدو امر این سازمانها عمدتاً به صورت داوطلبانه تشکیل شدند و به تدریج به دلیل گسترش روزافزون تعداد اعضا و حوزه فعالیت آنان، بخش مدیریت آنها به صورت رسمی و دولتی در آمده‌اند. با این وجود، عضوگیری سازمانهای مذکور مانند گذشته، داوطلبانه است. تاریخ تأسیس اغلب این سازمانها به بدو انقلاب اسلامی باز می‌گردد. در واقع، بخشهای مدیریتی این تشکیلات با فرض و هدف سازماندهی هر چه شایسته‌تر مردم و با فلسفه بهره‌گیری از امکانات بیشتر، تحت نظارت دولت در آمده است. با این حال، مشارکت واقعی و فعال مردم در این سازمانها و یا هر سازمان مشارکتی دیگر از شروط نخستین کارآمدی پایدار آنها تلقی می‌شود.

علی‌رغم فعالیت نسبتاً گسترده سازمانهای بخش سوم در کشور ما به خصوص در بعد حمایتی، کمتر تلاشی برای مطالعه آنها و رابطه‌شان با مردم به عمل آمده است. مباحث کتاب حاضر، تلاشی است هر چند مقدماتی برای پر کردن خلأ موجود در ادبیات مربوط که در پنج فصل ارائه می‌شود. در فصل اول، به چهارچوب مفهومی ابعاد، رویکردها، محدودیتهای و موانع مشارکت پرداخته می‌شود تا زمینه‌های مفهومی و نظری برای مباحث فصلهای بعد فراهم شود. در فصل دوم، ابتدا برخی از تجربه‌های جهانی در ارتباط با فعالیتهای بخش سوم با تأکید بر برخی کشورها مرور می‌شود. سپس به سازمانهای غیردولتی فعال در حوزه اجتماعی و حمایتی در ایران

می‌پردازد. در فصل سوم، ابتدا رابطه سازمانهای غیردولتی و جامعه مدنی به لحاظ مفهومی تشریح شده و سپس ویژگیهای جامعه مدنی و ماهیت تشکلهای و سازمانهای غیردولتی در ایران مورد بحث قرار می‌گیرد. در فصل چهارم، ظهور و تحول سازمانهای موازی دولتی به خصوص مهم‌ترین و با نفوذترین آنها که بعد از انقلاب در قالب نهادها و بنیادهای مردمی^۱ شکل گرفته و دارای کارکردهای حمایتی بوده در یک چهارچوب تاریخی مطالعه می‌شود. با توجه به اینکه کمیته امداد امام خمینی (ره) یک نهاد حمایتی بزرگ در کشور به شمار می‌آید که بعد از انقلاب به طور گسترده فعال بوده است، سعی شده در فصل پنجم تصویری اجمالی از روند شکل‌گیری و نوع فعالیتها و عملکرد این کمیته - با بهره‌گیری از داده‌های اسنادی و یافته‌های مطالعات میدانی در دسترس - ارائه شود. در فصل ششم، مباحث فصلهای قبل جمع‌بندی و با توجه به مباحث مربوط به کارکردهای بخش سوم در امور حمایتی، نتیجه‌گیری شده است.

انتظار می‌رود مباحث کتاب، مورد استفاده دانشجویان و پژوهندگان علوم اجتماعی، برنامه‌ریزی اجتماعی، سیاست اجتماعی و توسعه اجتماعی قرار گیرد. بدیهی است گستردگی قلمرو مقوله مشارکت و سازمانهای مدنی و کارکردهای حمایتی آنها، امکان نگارش کتابی فراگیر را بسیار دشوار می‌سازد. امید است پژوهشگران علاقه‌مند به این حوزه در آینده با آثار پربار خود بخشی از کاستیهای موجود را مرتفع سازند. پیشاپیش ضمن تشکر از انتقادات و پیشنهادهای خوانندگان علاقه‌مند، پذیرای هر نظر سازنده‌ای که به رفع کاستیهای کتاب کمک کند، خواهم بود.

در اینجا لازم می‌دانم از کلیه کسانی که در مراحل مختلف تدوین کتاب، نگارنده را یاری کردند، به خصوص مدیران و کارشناسان و ویراستاران سازمان سمت که مسئولیت بررسی و چاپ این کتاب را پذیرفته‌اند، تقدیر و تشکر نمایم.

دکتر علی شکوری